



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۵/۰۷/۱۹

داکتر نورین نظری

## سلیبریتی ایرانی و اکران لوکس فیلم «شوفر»

قسمت اول

پایان‌نامه‌های دوکتورای آموزش ایرانی‌ها ادامه توهین و تحقیر است که در صنوف ابتدایه در مکاتب بر مهاجران افغان روا میدارند. برخی از دانشگاهی‌های ایرانی برای کار میدانی پایان‌نامه‌های خود درب خانه‌های مهاجران را میکوبند و مهاجران نیز با دل و دست باز در حریم خصوصی خود زمینه پژوهش آنها را مساعد میسازند. در بسیاری مواردی که مطالعه کرده‌ام، "داده‌های پژوهش" آنها این بوده که کودکان مهاجران افغان نمیتوانند "زبان فارسی" را بیاموزند به دلایل مانند کودک همسری، عدم توجه خانواده و غیره. این گویا یافته‌های پژوهشی، در موارد ناچیزی به موانع ناشی از مهاجرت و دست‌آوردهای افغان‌ها پرداخته‌اند. حال که هموطنان ما از ایران برگشته‌اند، گویا باید به آموزش زبان فارسی بپردازند اما نخست باید زبانی را که در ایران آموخته‌اند یادزدایی کنند. تصور کنید که مثلن مهاجران با این ادبیات سال‌های درازی را گذرانده باشد:

پس از دوشی (فرانسوی *douche*) سرد، لباس‌هایش را به تن کرد، سوتن (فرانسوی *soutien grouge*) راحتی را به سینه بست و بلوز (فرانسوی: *blouse*) خود را روی آن پوشید. کراوات (فرانسوی *cravate*) خود را به گردن آویخت و به‌جای مینی‌ژوپ (فرانسوی) و یا سارافون (روسی: *русский: сарафан*) که همیشه زیر مانتو (فرانسوی *manteau*) درازش می‌پوشید، پنتالون (فرانسوی *pantalon*) خود را به تن کرد، شاپوی (فرانسوی *chapeau*) بلندش را روی چادرش گذاشت و ژاکت (فرانسوی *jaquette*) را که رویوش روتین (فرانسوی *routine*) اش بود، روی شانه انداخت و با شتاب به سوی آسانسور (فرانسوی *ascenseur*) روانه شد.

در برابر آئینه آسانسور خودش را با تمجید نظاره کرد زیرا همچون سلیبریتی (انگلیسی *celebrity*) ها و مانکن (فرانسوی *mannequin*) ها به مود (فرانسوی *mode*) و زیبا به نظر می‌رسید. خودش را روی میل (فرانسوی *meuble*) که در محفل پذیرایی امروز برایش اختصاص داده‌اند تصور کرد و احساس پرستیژ (فرانسوی *prestige*) کرد. اگر خواسته بود، حتی صدا و سیما (برگردان مستقیم از فرانسوی *télévision*) حاضر بود با او مصاحبه کند. امروز روزی بود که باید آن را در ژونال (فرانسوی *journal*) روزمره خود درج می‌کرد.

روی جاده آسفالت (فرانسوی *asphalte*) شده گام گذاشت، به سوی مغازه (فرانسوی *magasin*) روان شد و از برابر کامیونی (فرانسوی *camion*) که اسباب موزه (فرانسوی *musée*) خانه اش را انتقال می‌داد، رد شد. با آن هم، دلهره اکران (فرانسوی *écran*) فیلم (فرانسوی *film*) اش مانند آژیری (شکل تغییر یافته واژه فرانسوی *sirène*) در دلش

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولی

استرس (انگلیسی stress) ایجاد می‌کرد. در ذهن، متن منیفت (فرانسوی manifeste) را که قرار بود امروز ارائه کند، به روز (برگردان مستقیم از فرانسوی mettre à jour) کرد و شعری از حافظ را با خود دکلمه (فرانسوی déclamé) کرد. بر حسب تصادف ریتم (فرانسوی rythme) خوش فلوتی فرانسوی (flûte) از دور افکار ذهنش را رومانیتیک (فرانسوی romantique) ساخته بود. مشهود بود که شاد بود و فان (انگلیسی fun) داشت.

نخست، با شتاب به خرید کاغذ کادو (فرانسوی cadeau)، روبان (فرانسوی ruban)، تمبر (فرانسوی timbre) و کارت پستال (فرانسوی carte postale) پرداخت. گرسنه بود و آروز داشت سیب زمینی (برگردان مستقیم از فرانسوی pomme de terre): بسته بندی شده بخرد، اما نمی‌خواست مکیاژ (فرانسوی maquillage) و میک‌آپ (انگلیسی make up): اش خراب شود. به سوی محلی که فیلم‌اش در آن اکران می‌شد و او باید آن را افتتاح می‌کرد، روان شد. کنگره (فرانسوی congrès) علوم اجتماعی میزبان چشم براه حضور او بود.

افتخار داشت که این دستاوردش در یکی از ژورنال‌ها (فرانسوی journal) که گزارش‌های روزانه را نشر می‌کرد، همگانی می‌شد. او احساس می‌کرد که موفقیتش در کانکور (فرانسوی concours)، دریافت بورسیه (فرانسوی bourse)، درجه لیسانس (فرانسوی licence) و استاژ (فرانسوی stage) که پس از فراغت اجرا کرده بود، همه مسبب کاندیداتوری (فرانسوی candidature) فیلم او برای دریافت کادو شده بودند. همیشه کوشا بود و در هر ترم (فرانسوی terme): و هر کلاس (فرانسوی class) موفق بود. به جا بود که خودش را شهروند (برگردان مستقیم از فرانسوی citoyen): موق و پاسدار تمدن آریایی و زبان پارسی بدانند.

به سوژه (فرانسوی sujet): فیلم اش فکر می‌کرد، به شوفری (فرانسوی chauffeur) که هر دم سیگار (فرانسوی cigarette) بر لب داشت و با دوچرخه (برگردان مستقیم از فرانسوی bicyclette) خود به کار می‌آمد و با مورال (فرانسوی morale): عالی کار زیاد می‌کرد. اما روزی، خرید یک بلیط (فرانسوی billet): به سوی مسیری نامعلومی، زندگی‌اش را تغییر داده بود: ژست (فرانسوی geste) و پرنسیپ (فرانسوی principe) این پروتاگونیست (فرانسوی protagoniste): را دوست داشت. او شوفری بود که با سوکسی (فرانسوی succès) عالی از بار مشکلات زندگی برمیامد اما روزی که بر گارسنی (فرانسوی garçon): در یک کافه (فرانسوی café): شلیک (روسی выстрел) کرده بود و مجبور شده بود از کنار کومود (فرانسوی commode): کنار پنجره رد شود و از بالکن (فرانسوی balcon) خودش را به زیر پرتاب کند، دیگر فرم (فرانسوی forme) زندگی اش تغییر کرده بود. ایده (فرانسوی idée) فرار از مسئولیت را هرگز تصور نمی‌کرد اما امروز فرار یگانه مانور (فرانسوی manœuvre) برای بقا بود.

«مرسی» که تا اینجا خواندید.

در این متن از «فرانسه» و دیگر زبان‌ها استفاده شده است اما این کاربردها راست «هستش»!